

وصف خلیقات ایرانیان در سفرنامه‌های ژاپنیان

هاشم رجب‌زاده

(دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا - ژاپن)

این‌نوه‌ته‌ابیچی*، که خاطرات ایران او در سال ۱۹۸۶، یک سال پس از درگذشت وی، در آمد، دست‌کم در آنچه به نام او منتشر شده پیداست. می‌بینیم که او، در مقایسه با یوشیدا ماساهارو، نخستین فرستاده ژاپن به ایران در دوره ناصرالدین شاه (سال‌های ۱۸۸۰-۱۸۸۱)، تا چه اندازه با مآل‌اندیشی و احتیاط قلم رانده است. پنداری که، در پنجاه سال معاشرت با ایرانیان و گذراندن بسیاری از این سال‌ها در ایران، رویدادی ناپسند و ناخوشایند، در مناسبات با مردم، خاطر حساسش را نیاززده بوده است.

این گفتار مروری است بر خلیقات ایرانیان در آیینۀ نوشته‌های ژاپنیان. مسافران ژاپنی دیدارکننده از ایران، که احساس و نظر خود را درباره مردم سرزمین ما، به شرح یا به اشاره، بیان کرده‌اند، چند ده تن می‌شوند. در میان آنان، از هر گروه اجتماعی،

می‌توان تصور کرد که، در مقایسه با مسافران دیگر کشورها که از چند صد سال پیش به ایران آمده و سفرنامه نوشته‌اند، ژاپنیان، با شیوه و منش خاص ملاحظه‌اندیش و محافظه‌کار خود، کمتر درباره احوال و رویدادها یا کار و کردار مردم، اظهار نظر صریح به‌ویژه انتقادی کرده‌اند. اما، چون ژاپنیان نسل‌های پیش، از سویی، بیشتر برای اجرای مأموریت به ایران سفر کرده‌اند و به هر روی می‌بایست گزارشی به دستگاه متبوع خود بدهند و، از سوی دیگر، سفرنامه یا خاطره‌نویسی آنها به ژاپنی بود و احتمال نمی‌رفت که ایرانیان، دست‌کم عاجلاً، از چند و چون آن آگاه شوند، روا داشتند که فکر و احساس واقعی خود را به قلم آورند. هر چه به روزگار امروزی نزدیک‌تر می‌شویم، مسافران و ایران‌پژوهان ژاپنی، با همه تلخ و شیرینی که از زندگی در میان ایرانیان چشیده‌اند، قلم را کمتر به راه انتقاد گردانده‌اند و، در سخن از کم و کاستی‌ها و آنچه برایشان ناپسند و ناگوار نموده است، به اشاره و کنایه بسنده کرده‌اند. این شیوه در خاطره‌نویسی

* در آوردن نام‌های ژاپنی، برابر مرسوم ژاپن نخست نام خانواده و سپس نام کوچک آمده است.

و در جای دیگر سر کردند و کدخدا خانه‌اش را در اختیار ما مهمانان عالی‌قدر گذاشت.

... صاحب‌خانه گوسفندی برای قربانی آورد و گفت که این کار بهترین راه پذیرا شدن قدوم میهمان است... هم چنان که زیر لب دعا می‌خواند، قطره‌هایی از خون قربانی را به چهار گوشهٔ اتاق ریخت. سپس در برابر من به زانو نشست، تعظیم کرد و آنگاه از اتاق بیرون رفت. گوشت گوسفند را پختند و در سفره نهادند. (ص ۶۴-۶۵)

در راه کویر، به کاروان‌سرای حوض سلطان که رسیدیم... بلند فریاد کردم تا کاروان‌سرادار ایرانی چراغ بادی به دست از گوشه‌ای پیدایش شد... راه ورود به کاروان‌سرا را نشنم داد... روی بستری گاه افتادم و راحت خوابیدم. در این میان، کاروان‌سرا دار به اسب رسیده و زین از پشتش برداشته بود. نفس اسبم، که پوزه‌اش را نزدیک صورتم آورده بود، بیدارم کرد... نا خواستم که از آب شور آن جا کمی گرم کنم و دست و پاها را بشویم، کاروان‌سرا دار، که فکرم را خوانده بود، پهن اسب جمع کرد و آتش درست کرد و برایمان آب گرم آورد و دست و پا را با آن شستیم (۱۱۹-۱۲۰).

در میان طوفان و تندباد، به کاروان‌سرای برازجان رسیدیم. خسته و بی‌رمق در کاروان‌سرا افتادیم... هر کدام ما از تشنگی می‌نالید و می‌گفت: «کمی آب به من بدهید!» کاروان‌سرادار ایرانی به ما آب داد و نوشیدیم. او خیلی مهربان بود و پذیرایی و رفتارش به ما راحت و آرامش داد. (ص ۵۷)

یوشیدا و همراهانش، در راه بوشهر به تهران، به دسته‌های چادر نشین هم برخوردند:

مردم ایل، کنار رود و جویبار و نزدیک مرتع، چادر می‌زنند و تا هنگامی که دام‌ها آب و علف دارند، آنجا می‌مانند... ایل‌نشینان آرام و سربه‌زیر می‌نمودند. به چادر نشینان که نزدیک شدم تا دبدنی بکنم، از جا برخاستند و سلام و تعارف کردند. فقط سنگ‌هایشان بلند پارس می‌کردند و روی خوش نشان نمی‌دادند... زن‌ها را، هر کدام، سرگرم کاری دیدم. (ص ۹۱)

خوش رفتاری مأمور گمرک نخستین خاطرهٔ خوب آشی‌کاگا از ایران است.

از نمایندهٔ دیپلماتیک و پژوهنده و هنرمند و دانشجو و استاد دانشگاه گرفته تا مأمور شرکت تجاری و روزنامه نگار و عکاس و خانم خانه‌دار، می‌توان سراغ گرفت. در این بررسی کوتاه، مجال مرور همهٔ این نوشته‌ها نیست. از این رو، بسنده می‌کنیم به آراء چند تن از آنان، از گروه‌های گوناگون اجتماعی، که در دوره‌های متفاوت به ایران آمده‌اند و می‌توانند نمایندهٔ نسل‌ها و سلیقه‌های متعدّد باشند و نیز، به دلیل طول اقامت در ایران یا عمق بینش، نظرشان سنجیده‌تر و معتبرتر است.

فضیلت‌های مردم ایران

دیدار کنندگان ژاپنی مهمان نوازی را در ایرانیان بیش از هر خصلت دیگر ستوده‌اند. یوشیدا، در سفرنامه‌اش، جای‌جای، کار و کردار و منش ایرانیان را می‌ستاید. وی می‌نویسد:

(در شیراز) میزبان ایرانی ما کنار سماور برنجی، که بالایش قوری چای می‌گذارند، می‌نشست. نوکر چای دم می‌کرد و مهمان‌دارمان، به دست خود، استکان‌های چای را جلوی ما می‌گذاشت. (ص ۷۱)

ستایش یوشیدا بیشتر متوجه فضیلتی است که در مردم عادی و عامی ایران دیده و طبع بلند و آزادگی و مهمان‌نوازی آنان را ستوده است. در میان این میزبانان، مردم روستاهای میان راه و کاروان‌سراداران جایگاه دیگری دارند:

در میان کتل، مردم روستا، مشعل به دست، به سوی ما آمدند؛ کدخدا پیشاپیش آنها. مردی شصت ساله می‌نمود، با ربی بلند و عصابی در دست... همین که تذکرهٔ سفرم را دید، تعظیم و با ادب و احترام ما را به خانه‌اش دعوت کرد. خانهٔ او گلی و مانند لانهٔ زنبور بود... آن شب خانوادهٔ او رفتند

خون‌گرمی ایرانیان هم تحسین ژاپنی‌ها را برانگیخته است. در سفرنامه آشی‌کاگا می‌خوانیم:

همه چیز بازار (ایران) برایم تازه و دیدنی بود... در بازار، دکان‌های هر راسته یک‌گونه کالا می‌فروشتند. وقتی که به دکانی می‌رفتم (و چیزی را پسند می‌کردم) و چانه زدن سر قیمت شروع می‌شد، دکان‌دار کناری، که صدایمان را می‌شنید، نزدیک می‌آمد و نگاهم می‌کرد و چشمکی می‌زد، یعنی که «زود به دکان ما بیایید!»

با یکی از بازاری‌ها دوست شده بودم. هر بار که از جلوی دکانش می‌گذشتم، تا مرا می‌دید، می‌گفت: «بفرمایید چایی میل کنید!»

... از مسجد نزدیک بازار بانگ خوش اذان به گوش می‌آمد. آوای اذان برایم دل‌نشین و گوش‌نواز بود. (۳۹)

آشی‌کاگا شیفته ایران بود. در پیش‌گفتاری بر سفرنامه ایران خود می‌نویسد:

روزهای اقامتم در تهران، از سپتامبر ۱۹۳۴ تا پایان ژوئن ۱۹۳۵، بسیار پرخاطره بود و در یاد ماندنی... ایران را بی‌اندازه دوست می‌دارم. از طبیعت زیبا و مردم خون‌گرم آن خوشم می‌آید.

قدرشناسی و وفاداری از دیگر فضیلت‌های ایرانیان است. یوشیدا از قدرشناسی مردم روستاهایی که از او طبابت و دارو خواسته بودند و او هم آب قند یا مایع بی‌ضرر و دل‌خوش‌کنکی به بیمارانشان داده بود یاد می‌کند، که همه جا برایشان انواع خوراکی هدیه می‌آوردند و امتنانشان را، با بسوییدن دست و جامه او، نشان می‌دادند (۶۶-۶۷). حق‌شناسی در برابر خوبی و تلافی کردن آن در آداب و رفتار اجتماعی ژاپنیان اهمیت خاص دارد.

یوشیدا داستان نجات یکی از همراهانش را به وسیله دو روستایی، در میان طوفان و تندباد کویر، هنگامی که از حیاتش نومید شده بودند، باز می‌گوید.

رفتار مأموران گمرک خاقین خیلی خشک و مقرانی بود (۱۰). به گمرک خسروی رسیدم. کارها به خوبی و خوشی انجام شد... رئیس گمرک مهربانی فراوان نمود. این خاطره‌ام از ایران بسیار خوب بود. (۱۱)

هم او می‌نویسد:

راننده ماشین سواری، که مرا از بغداد به تهران می‌برد، گفت: «آقا، ایران جای خیلی خوبی است... تهران خیلی بهتر از بغداد است.» او ایرانی بود و خوش حال از این که همراه من از بغداد به کشورش باز می‌گردد. (۱۱)

این‌ووه هم بارها از مهمان‌نوازی ایرانی‌ها یاد کرده است:

صبح فردایی که به خانه مهتدی اسباب‌کشی کردم، دیدم که دسته گل یاس تازه چیده و روی میز کوچک، کنار تختم، گذاشته‌اند. نمی‌دانم کی آن را گذاشته بود، اما یاد آن خاطره‌ای فراموش نشدنی است. آن صبح خوش یاد مهمان‌نوازی ایرانی را همیشه در دلم تازه نگه می‌دارد. (۵۷-۵۸)

این‌ووه، که در سال‌های ۱۹۳۴-۱۹۳۷ در ایران درس می‌خواند، هنگامی هم که برای سفر چند روزه روانه اصفهان می‌شود، خانواده میزبان او را سه بار از زیر آئینه و قرآن رد می‌کنند و آب پشت سرش می‌پاشند (۷۸). نیز، همان روز، هنگام به راه افتادن از خانه دکتر کیشیدا، پزشک سفارت ژاپن، اکبر، نوکر خانه، با او و میهمانش، آشی‌کاگا، و این‌ووه جوان، که برای مترجمی همراه آنها شده بود، رویوسی می‌کند. (همان)

این‌ووه، که در ژانویه ۱۹۸۶ درگذشت، به ایران دلبستگی داشت و وصیت کرده بود که بخشی از خاکسترش را - رسم ژاپنیان این است که جسد مرده را می‌سوزانند - پس از مرگ، در ایران به خاک بسپارند.

حساب دوستی جداست. اینووه، در شرح اجاره کردنِ اتاق در خانه و نزد خانوادهٔ ایرانی، می‌گوید که، پس از آن‌که دوست ژاپنی او را معرفی کرد و خانم صاحب‌خانه او را دید، قبول کرد که به او اتاق بدهد. وی می‌افزاید:

به قولی که ایرانی‌ها زیاد می‌گویند، «حساب حساب است، کاکا برادر». پس، اگر هم دو طرف معامله برادر باشند، حساب حساب است. معنی این سخن آن است که، اگر بده و بستانِ وام در میان نباشد، دوستی پایدار می‌ماند. این یکی از رازهای ادامهٔ دوستی با ایرانی‌هاست. کسی که در میان ایرانیان زندگی کرده است می‌داند که حتی میان مادر و پسر، چه رسد به میان دوستان، وقتی که حساب پول در کار باشد، رابطه آزار دهنده می‌شود. (۵۶-۵۷)

خوش ذوقی ایرانیان، به پشتوانهٔ ادب و هنر سرشار آنها، همیشه برای مسافران ژاپنی دل‌نشین آمده است. آشی کاگا می‌نویسد:

نزد خانمی که در خانه‌اش منزل گرفته بودم فارسی می‌آموختم. داستانِ رستم و سیمین (از رستم و سهراب) از شاهنامهٔ فردوسی را پیش او می‌خواندم. خیال می‌کنم که آهنگ تلفظ فارسی به فرانسه مانند است و آن چنان لطیف و زیبا. (۴۱)

گاهی که صاحب‌خانه‌ام خلقِ خوش داشت و سرحال بود، از او می‌خواستم که ترانهٔ فارسی یادم بدهد. ترانه و موسیقی ایرانی شنیدنش خوش بود، اما یاد گرفتن آن بی‌اندازه دشوار. (۴۲)

فقر و تحملِ مردم ایران در دهه‌های پیش آشی کاگا را متأثر ساخته است:

در تهران، آقای کیشیدا (پزشک سفارت ژاپن) نوکر ایرانی داشت که کار آشپزی و سرایداری می‌کرد. او اهل شمیران بود و پایش را هرگز از تهران بیرون نگذاشته بود. همیشه به من می‌گفت: «خواهش می‌کنم که مرا همراه خودتان به ژاپن ببرید. خیلی دلم می‌خواهد که، یک بار هم که شده، دریا را ببینم». او نزد دوستان و آشناانش، در واقع،

سخن او در شرح این حکایت پر از شوق و تحسین است. (۵۶-۵۸)

سرانجام، دل‌تنگیِ یوشیدا، هنگام بازگشتن از ایران، یکی هم برای جدا شدن از خدمتگاری باوفا بوده است:

از ورودم به ایران که به بوشهر رسیدم، مرد عرب زبانی همراه بود، به نام علی بشیر، که انگلیسی هم حرف می‌زد. او مرد باصفا و صادق و ثابت قدم بود و نیز خوش بنیه و چابک و کاری و زحمتکش. این علی، در طول سفر و اقامت‌مان در ایران، کارهای روزانه‌مان را انجام می‌داد... هنگامی که از او خداحافظی می‌کردم، جزئی پولی به رسم انعام به او دادم. علی سرش را تکان داد و (آن را نپذیرفت و) گفت که تمنا دارد که (به جای پول) تقدیرنامه‌ای به او بدهم. تعجب کردم که مردی در وضع او چگونه ارزش تقدیرنامه را چنین شناخته و دریافته است. او گفت: «افتخار چیزی است والا و ارزنده که همهٔ عمر برآیمان می‌ماند». البته من درخواست او را با میل اجابت کردم. (۱۷۹)

در ایران هم، مانند هر جای دیگر، اهل هر صنف و هر شهر به منش و رفتارِ خاص خود معروف‌اند. اینووه شیفتهٔ صداقتِ یزدیان شده است. در شرح سفرش به یزد (فصل دهم) می‌نویسد:

ما از آمدن به یزد بسیار خشنود بودیم. بعدها من، در فرصت‌های دیگر، به یزدیان برخوردیم و آنها را مردمی با صداقت و برکنار از ناراستی و دغلی دیدم.

برای آشی کاگا، راننده نمونه‌ای است از مردم عادی ایران و پاسبان، که در شهرها همه جا حاضر و ناظر است، نشانهٔ حکومت رضاشاهی:

رانندهٔ ماشین سواری، که با آن از بغداد به تهران می‌رفتم، با دیگران نرم رفتار و مهربان نبود. اما راننده در جامعه و میان مردم ایران شأنی دارد و به او، در جای کسی از اهل فن که در ماشین سررشته دارد، احترام می‌گذارند. (۲۰)

در میان ایرانیان، بده و بستان و معامله هم از

صورت خود را با سلیلی سرخ نگاه می‌داشت. (۳۳)

سخن اونسو موریو، استاد مردم‌شناس و پژوهنده جامعه روستایی ایران، درباره خلیقات مردم روستانشین ایران شنیدنی است:

با حشر و نشر دوستانه‌ای که با مردم و کشاورزان روستای خیرآباد (فارس) داشته‌ام، بارها از من می‌پرسند که آنها، بر روی هم، چگونه مردمی‌اند. به این پرسش ساده‌انگارانه اما مشکل، همیشه چنین پاسخ می‌دهم که آنها در کار خود مردمی هشیار و پشتمکار دارند. من به ایرانیانی که خود و کشورشان را خوار می‌شمارند زیاد برمی‌خورم. اما آنها، در موقعیت دیگر، حتماً بر خودنمایی مثبت رو می‌کنند و به کشور خود می‌نازند. فکر می‌کنم که شکسته نفسی آنان بیشتر بیان روی دیگر این نفاخر باشد.

با همان تجربه اندکی که دارم، این‌را خوب دریافته‌ام که مردم ایران به آسانی تسلیم نمی‌شوند و آن‌چنان‌که مردم دیگر از آنها انتظار دارند، رفتار نمی‌کنند. فکر می‌کنم که این طبیعت ایرانی، در گذر تاریخ دراز و بر اثر سنت دیرین، پرورده شده است. این طبیعت در کشاورزان روستای خیرآباد هم هست. آنها، که دیرزمانی زیر بار قدرت و فشار مالک یا دولتی بودند که دیردور آنها را به زیر سلطه داشت و چاره‌ای جز تحمل نمی‌دیدند، مقاومت خود در برابر این قدرت را به من نشان دادند. سختی پیش روی آنها فقط قدرت حاکم نیست. آنها نشان دادند که در گرداندن کار کشاورزی چگونه با اقلیم ناسازگار، یعنی آب و هوای خشکی که تفاوت میان گرما و سرمای آن زیاد است و هم‌چنین شوره‌زار باتلاقی، روبه‌رو می‌شوند. این شیوه و منش کشاورزان را جز با وصف «هشیار درکار و با پشتکار» با چه عبارت دیگر می‌توان وصف کرد؟

رفتارهای نکوهیده و ناپسند

یوشیدا، گه‌گاه، از رسم و رفتارهای نابه‌جا در ایران، که آن را خلاف آداب صحبت یافته، نالیده است: در شیراز، ایرانیانی که به دیدن‌مان می‌آمدند... چندان از سرما و گرما می‌گفتند که خسته می‌شدیم (۷۱). در مهمانی

شام حاکم رشت، تنی به هم خوردن ظرف‌ها و ساییدن کارد و چنگال‌ها به بشقاب‌های سورچران‌هایی که بی‌ملاحظه غذا می‌خوردند در فضا پیچیده و گوش‌آزار بود، و از آداب‌اندانی مهمان‌ها حکایت می‌کرد. (۱۸۵-۱۸۶)

آشی‌کاگا از بدقولی همسایه ایرانی شیرین زبان خاطره‌ای تلخ دارد:

خانه آقای کبشیدا (مهمان‌دارم) در خیابان پاریس بود. موجر این خانه در همان نزدیکی منزل داشت. سرگرمی او جمع کردن سنگواره بود. روزی مرا دید و گفت: «نمونه‌هایی از سنگواره برایتان می‌آورم». او مردی بسیار خوش‌برخورد و معاشرتی به نظر می‌رسید، اما به این قولش وفا نکرد. به نظرم آمده که باید آدمی سهل‌انگار و این‌وقت باشد. اگر یک ایرانی می‌گفت: «فردا شما را می‌بینم» یا «فردا پیشتان می‌آیم»، می‌دانستم که حرفش جدی نیست و نمی‌شود آن‌را باور کرد. (۳۳)

آشی‌کاگا تعدد زوجات را در جامعه ایرانی نکوهش می‌کند که مردان «می‌خواهند دخترهای جوان به همسری بگیرند، و حسن حسادت ناموسی شدید می‌دارند». (۳۳)

یوشیدا، که بازار ایران یک‌قرن پیش را دیده است، از شگرد بازاری‌ها در جلب مشتری و چانه زدن سرقیمت دل‌خوشی ندارد:

اگر ظاهر کسی نشان می‌داد که مشتری و در پی خرید چیزی است، ده نفر از مغازه‌ها بیرون می‌ریختند و مشتری را از چپ و راست می‌کشیدند تا به دکان خود ببرند و فریاد می‌کردند: «مغازه ما از همه جا ارزان‌تر است» و «این جنس از همه بهتر است». فریادشان گوش فلک را کر می‌کرد. به خرید که می‌رفتیم، قیمت را ده برابر می‌گفتند تا جای چانه باشد. ما که غریب و مسافر بودیم می‌بایست مواظب باشیم تا کلاه سرمان نرود. وقتی که چانه می‌زدیم تا قیمت را پایین بیاورند، دکان‌دار، با انگشت، به آسمان اشاره می‌کرد. سپس، انگشت را به سینه خود می‌زد و می‌گفت «خدای من شاهد است» یا «بینی و بین‌الله». بازاری‌ها حرف و قسَمشان همیشه این بود.

انگور و خربزه، و نیز سبدهای پر از گل سرخ و نسترن و گلِ داودی پیشکش می‌فرستادند. طبق کشتی که اینها را می‌آورد **بغشش** می‌خواست. همه آنچه که آورده بود دو سه قران بیشتر نمی‌ارزید، اما من ۵ یا ۶ قران **بغشش** می‌دادم. (۷۰-۷۱)

نیز یوشیدا نمونه‌هایی از نادرستی خدمتگاران ایرانی را به تلخی باز می‌گوید:

برای گرم کردن اتاق (در زمستان) منقل با آتیش زغال می‌گذاشتند... ناگزیر بودیم که (ماهی) ۲۰ تا ۴۰ قران به نوکرها بدهیم تا منقلمان را گرم کنند. چند تا از این نوکرها صادق بودند، اما بیشترشان درست‌کار نبودند. (۱۳۴-۱۳۵)

او از رندی و فرصت‌طلبی بعضی از مردم دهات میان راه هم، با تفنن و مزاح، یاد می‌کند. در راه کازرون به میان کتل، مردم محل او را از راه پرخطر کوهستان به هراس می‌اندازند تا تفنگچی بومی استخدام کند (۶۳).

او، درباره منش روستائیان، نوشته است:

چیزی که از زندگی و دوستی کردن با کشاورزهای خیرآباد فهمیدم این است که هدف زندگی آنها در دنبال کردن سود خودشان خلاصه می‌شود. با این وصف، برایم عجیب می‌نماید که چگونه از پست و بلند زندگی کامیاب بیرون می‌آیند. (۲۳۱)

خاطره‌های آشی‌کاگا از مردم ایران بیشتر خوش و دل‌نشین است، اما گاهی تلخ و شیرین را آمیخته دارد. ناخشنودیش را از رفتار صاحب‌خانه‌اش در تهران با این سخن و داوری درباره ایرانیان ملایم می‌کند که

هر چه باشد، ایرانی‌ها مردمی هستند که ذوق و طبع و ذرک شعر دارند. (۴۱)
 باز می‌نویسد:

یک روز می‌خواستم چیزی بخرم و مرد بازاری دروغ گفت. دیدم که خیلی بی‌انصافی و نادرستی در کارش است. به واسطه مترجم به او گفتم: «خدا را شاهد می‌گیری، اما باز دروغ می‌گویی! چرا چنین معصیتی می‌کنی؟» او، در پاسخ سرزنشم، ژک و راست و با خون‌سردی گفت: «من به غیر مسلمان می‌توانم دروغ بگویم. خدا ما را برای این دروغ کیفر نمی‌دهد». (۱۳۹)

یوشیدا شکایت‌های دیگر هم دارد:

خیلی از جنس‌ها که در بازار می‌فروختند مرغوب نبود. گاهی که می‌خواستیم وقت بگذرانیم، به بازار می‌رفتیم. پیش می‌آمد که دزد در بازار مال مردم را ببرد یا چیزی را پیش چشم صاحبش بردارد و تند بگریزد. موقع خرید، بعد از تمام کردن قیمت که پول بیرون می‌آوردیم، می‌بایست خیلی مواظب باشیم که دزد ما را نزند. (۱۳۹)

در میان معاصران، در خاطرات خانم اوکاذا امیکو می‌خوانیم که از فروشنده‌ای در بازار به اطمینان حرف او قاشقی به ۱۰۰ ریال خریده اما همان قاشق را در دکان دیگر دیده است که به ۴ ریال می‌فروختند. (۳۱)

آشی‌کاگا می‌گوید:

این‌جا فقط کسب‌وکار در میان است، (اما) حالت بازاریان خصمانه نمی‌نمود؛ قیافه‌ای آرام و بی‌خیال داشتند. (۳۸)

در همه شهرهای مسیر سفر یوشیدا و همراهان او در ایران، رسم و الزام انعام دادن (به سرباز و نگهبان و طبق‌کش‌هایی که تعارف و منزلت مبارکی اعیان را می‌آوردند و به دیگران) مایه آزارشان بود و لطف و حسن اثر هدایا را از میان می‌برد. می‌نویسد:

در سربازان، از ما خوب و شایسته پذیرایی کردند. هر روز معاریف، از هر صنف، به دیدنمان می‌آمدند... آنها برایمان چیزها و میوه‌های زیاد و گوناگون، مانند گلابی و سیب و

دیدار کنندگان از ایران می‌توانند نمونه‌ای از روابط انسانی گونه‌گون مردم خاورزمین را، که تنوع آن همچون نقش و نگارهای قالی زیبای ایرانی است، ببینند و حس کنند. (۴۱)

کار و کردار دیوانیان

مسافران ژاپنی، به ویژه آنها که سال‌ها پیش از این به ایران آمده‌اند، چندان مایه‌ای ستودنی در احوال و رفتار اهل دیوان ندیده‌اند و آنچه درباره‌ی اینان گفته‌اند بیشتر رنگی نکوهش دارد.

یوشیدا، که سفر و سفرنامه نگارش در زمانه‌ای بوده که بیم و ملاحظه احساس و رنجش کشور میزبان و مردم آن چندان در ذهن خاطره‌نگاران راه نداشته، شکیوه خود را، به خصوص از مأموران حکومت، آزادتر و بی‌پروا تر به زبان آورده است. دامنه فساد مالی و نادرستی مأموران حکومت قاجار و این که مال مردم و درآمد مالیاتی را غنیمت آسمانی و مال خود می‌دانستند، برای او و هم سفرانش، بهت‌آور بوده است. وی می‌نویسد:

ناصرالدین شاه خواست که چراغ گاز برای تهران (از فرنگ) بیاورد. اما این کار بسیار گران تمام می‌شد... پس داد تا در خیابان‌ها چراغ فانوسی و شمع‌سوز کار گذاشتند... پول شمع‌ها از خزانه دولت و بیت‌المال داده می‌شد. پیش خود فکر کردم که گوشه آشپزخانه منزل مأموران دولت (دست اندرکار روشنایی خیابان‌ها) هم باید، در میان شب، از نورباران شمع‌های فراوان همچون روز روشن باشد. [کتابه به این که آنها شمع‌ها را برای خود بر می‌داشتند] (ترجمه فارسی، ۱۷۳-۱۷۴)

نیز، از نگاه یوشیدا،

وجود امتیاز طبقاتی میان مأموران حکومت و صنف مردم، مانند بازرگانان، نمایان بود. مأموران دولت شأنی بالاتر از تجار و اهل کسب داشتند و، اگر کار شرم‌آوری هم با اینان می‌کردند، باز آزمندان از آنها توقع پاداش داشتند. (۲۷)

یوشیدا فاصله میان مردم و مأموران دیوان را با این سخن نشان می‌دهد:

در ایران، دیدم که مقامات و مأموران دولت تا چه اندازه رسمی و اداری رفتار می‌کنند... همراه مأموران حکومت که نزد بازرگانان یا اهل پیشه می‌رفتیم تا اطلاعاتی درباره وضع تجارت و صنعت بگیریم، مصاحبان ما راحت و آزاد حرف نمی‌زدند. (۲۷)

این مسافر ژاپنی میانه دوره قاجار مردم را در برابر حکومت و عاملان آن فرمان‌بردار محض می‌بیند.

در دستگاه لشکری ایران، یوشیدا در سواره نظام، که با تربیت معلمان اتریشی بار آمده بود، نظمی نسبی دیده است. اما سربازهای حکومت قاجار بیشتر مردمی نزار و ناتوان و بی‌وسيله و سامان‌اند. وضع و منبش افسران قشون بسیار بدتر از سربازهای عادی بوده است:

پسران اشراف و بزرگان طایفه‌ها و قبایل (چه بسا که) دانش و هوش و استعدادی نداشتند، اما همه‌شان می‌خواستند درجه و نشان به سینه بزنند، بر اسب‌های تیز تک بنشینند و اسب را با تازیانه جواهر نشان بزنند و برانند (و فخر بفرهشند). (۱۶۶)

یوشیدا حکایت می‌کند که مباشر حاکم فارس با چه زمینه چینی و نیرنگی اسب خوب و راهواری را، که حاکم به او پیشکش کرده بود، با اسب مفلوک ناتوانی عوض کرد و پول زیادی هم برای چند روز تیمار اسب از او گرفتند. (۷۲-۷۳)

از رجال دولت قاجار، که یوشیدا در بیش از شش ماه سفر خود در ایران به آنها برخورد، جز از میرزا حسین خان سپهسالار و تا اندازه‌ای هم میرزا علیخان امین‌الملک (امین‌الدوله بعدی)، ستایش نکرده است.

آداب ایرانیان

جدا از خلیقات، به معنی اخص آن، سفرنامه‌نویسان ژاپنی به آداب و رسوم ایرانیان هم پرداخته‌اند. یوشیدا با مشاهده بر زمین نشستن ایرانی‌ها مانند ژاپنیان شگفت زده شده است. وی می‌نویسد:

ایرانیانی که به دیدنمان می‌آمدند، راست و دو زانو روی قالی ایرانی می‌نشستند و، با گفتن از وضع هوا، سر صحبت را باز می‌کردند... ایرانی‌ها هم مانند ژاپنی‌ها دو زانو بر زمین می‌نشستند. (۷۱)

آب‌پاشی جلوی خانه هم، به عنوان رسم مشابه دیگر، جلب توجه کرده است. فورو کاوا می‌نویسد:

در شیراز، سری هم به خانه پسر ارشد حاکم فارس، در نزدیکی قصر حکومتی، زدیم. جلوی خانه‌اش توانستیم خط‌های (مدور) آب را بر زمین آب و جارو شده، که اثر آب‌پاشی بود و در زاین آنرا **اوجی میزو** می‌گوییم، ببینیم. یقین کردم که ایرانی‌ها رسمی همانند ما دارند. (۱۷۸)

یوشیدا، درباره رسم قلیان‌کشی و قلیان‌داری در دوره فاجار، می‌نویسد:

یکی از اسباب وقت‌گذراندن ایرانی‌ها کشیدن قلیان بود و، در مجالس، قلیان را دور می‌گرداندند. (۷۱)

او از خرافه پرستی مردم هم یاد کرده است:

ایرانی‌ها به طالع‌بینی عقیده داشتند و پیش رمال و فال‌بین می‌رفتند تا بپرسند که سعادت یا رشان خواهد شد یا نه. اگر هم می‌بایست درباره کاری تصمیم بگیرند، به حساب سعد و نحس و طالع‌بینی متوسل می‌شدند. رمال‌ها و دعانویس‌ها مردمی روحانی‌نما بودند و آنها را «دعابده» می‌خواندند. (۱۷۲)

یوشیدا رسوم عروسی و عزازا چنین یافته است:

رسم دادن انعام به ماموران جزء حکومت و حاملان تعارف‌های دیوان‌سالاران هم از اموری بود که برای مسافران تلخ‌کامی به بار می‌آورد. در بوشهر، نگهبان‌هایی که جلوی محل اقامت هیئت سفارت ژاپن گمارده شده بودند، هر بار که پست عوض می‌کردند، می‌آمدند و انعام می‌خواستند. توسل به فرمانده نگهبان‌ها، برای برداشتن آنها یا منعشان از انعام خواستن، هم بی‌فایده بود (ترجمه فارسی، ۴۸). نیز، در اصفهان، که به دیدن کاخی از بناهای دوره صفوی رفته بودند، سرباز نگهبان پیش آمده و دستش را به وضع خنده‌آوری به طلب انعام دراز کرده بود (ترجمه فارسی، ۱۳۸). این صحنه در تهران هم جلوی اقامتگاهی که دولت در اختیار یوشیدا و همراهانش گذاشته بود، هر روز، تکرار می‌شد (همان، ۱۶۲). این وضع برای ژاپنی‌ها آزارنده بود؛ چون، در ژاپن، انعام دادن و انعام گرفتن رسم نیست.

آشی‌کاگا، برای حضور نمایان پاسبان‌ها در هر گوشه شهر، در دوره پهلوی اول، اثری جز از عاب مردم ندیده است.

او، که راننده‌ها را صنفی مورد نیاز و احترام مردم و مشغول به کار مفید یافته و سرسنگینی با مسافران را بر آنها بخشوده است، درباره پاسبان‌ها می‌گوید:

آنها متکبر بودند و خودشان را می‌گرفتند و آدم مهمی می‌دانستند. هنرشان فقط این بود که، از کیسه دولت، لباس‌های آراسته با دکمه‌های طلایی بپوشند و تیانچه ببندند و سر و برشان را درست کنند. پاسبان‌ها در دل مردم هراس می‌انداختند، تهدید و مرعوشان می‌کردند و از آنها زهرچشم می‌گرفتند. پاسبان‌ها آراسته می‌نمودند، اما فقط ظاهرشان خوب بود. با خود فکر کردم که پاسبان گشت مثل چوپان است که همه روز برسه می‌زند و کاری ندارد که بکند. (۲۰)

یافته‌اند، از ابراز نگرانی برای حال و آینده ایران خودداری ننموده‌اند. در آن سال‌ها، ایران را دیده‌اند که در سرایش افتاده است. در اواخر قرن نوزدهم، یوشیدا نوشته است:

وضع، در ایران، رفته‌رفته دگرگون می‌شد. احساس کردم که مردم ایران روحیه و اعتماد به نفس و شوق و نیرویشان کاستی می‌گیرد و جلالشان را از دست می‌دهند. آنها در پی پوسته و پیرایه آسان‌باب فرهنگ کاذب (وارداتی) بودند و فرهنگ اصیل و غنی خود را در این رهگذر می‌باختند.

برای هر ملتی نیکو و ارزنده است که فضیلتی تازه پیدا کند و عیب‌ها و کمبودهایش را از میان بردارد. اما نباید، پیش از آن که فضیلت‌ها و چیزهای خوب تازه پیدا کند، فرهنگ و میراث معنوی خود را در راه نوجویی به آسانی از دست بدهد و بساکه، در این میان، فقط ناکامی و زیان برآیدماند. اکنون نمونه بارز این وضع را در ایران می‌دیدم. (۱۶۵)

آشی کاگا، در یادداشتی پس از سفر نخستین خود (۱۹۳۴-۱۹۳۵)، چنین می‌نویسد:

احوال ایران با تجدد اروپایی سازگار نیست... طرز فکر ایرانی‌ها و شیوه زندگی آنها با روش تجدد ما (ژاپنی‌ها) هم‌سویی ندارد. (ج ۳، ۶۱)

هم او، پس از چند دهه، نوشت:

من سی سال پیش هم به ایران رفته بودم و اکنون که امروز (سال ۱۹۶۵) را با آن روزگار مقایسه می‌کنم می‌بینم که جامعه ایران در اساس تغییری نکرده است... چنین پیداست که این وضع در ممالک شرقی عمومیت دارد. فکر می‌کنم که در این کشورها جامعه باید خود را از قید و بند سنت آزاد بکند. اما، برای این جوامع، یافتن افکار نو و در پیش گرفتن شیوه آزاداندیشی کار آسانی نیست. باید توجه داشت که شرقیان سخت پای‌بند باور خود هستند و همین سنت آنها را، ناخودآگاه، به مقاومت در برابر تجدد وامی‌دارد. در این وضع چاره چیست؟ به عقیده من، چاره کار در آموزش نوین است که، به صورتی متوازن، راه را به روی علوم جدید باز کند.

در عروسی‌ها، برای سه روز جشن و مهمانی بود. کسانی که تنگ‌دست بودند دار و ندارشان را خرج عروسی می‌کردند. عروسی گران تمام می‌شد. بر عکس عروسی، آیین کفن و دفن بسیار ساده بود و تشریفات زیاد نداشت. (۱۷۶)

رسم چانه زدن در بازار هم برای ژاپنی‌ها تازگی دارد. به نوشته اوچی یاما، نخستین نماینده مقیم سیاسی ژاپن در تهران،

در ایران، پس از آنکه چیزی را پسندیدند و خواستند بخرند، خریدار و فروشنده یکی دو مرحله گفت‌وگو می‌کنند تا روی قیمت مناسب سازش کنند. (فصل ۱۰)

چنان‌که پیش‌تر یاد شد، برای ژاپنیانی که با فرهنگ ایران و رسم و رفتار مردم آن آشنا ترند، چانه زدن در بازار ناگوار نمی‌نماید که سرگرم‌کننده هم هست.

آشی کاگا، به دیدن جنب و جوش ایرانیان در آستانه نوروژ، به شوق می‌آید:

نزدیک بهار و نوروژ، بازار پر از مردمی بود که برای خرید آمده بودند. خانم‌های جوان، که چادر سیاه به سر داشتند، همراه خدمتگارشان، سوار بر درشکه، به بازار می‌رفتند. خیابان لاله‌زار پر از مردم می‌شد. خانم‌های جوان چادریه سر در این خیابان گردش و خرید می‌کردند. (۲۱)

اوچی یاما نوشته است:

این باور (در میان بیگانگان) که چشم زن ایرانی قشنگ است باید از این‌جا پیدا شده باشد که، چون از روزنه نقاب و چادر فقط می‌توان چشم زن را که سر تا پایش در چادر سیاه پوشیده است دید، چشم او درشت و زیبا می‌نماید. (فصل ۷)

منش ایرانیان و احوال ایران

مسافران ژاپنی دهه‌های گذشته، با کم و بیش دلبستگی که به ایرانیان و منش و رفتار آنها

(مجله تحقیقات آسیایی)

سوم شامل نوشته‌های متنوع آشی‌کاگا درباره ایران و تمدن و فرهنگ آن و نیز خاطرات شاگردان و دوستانش درباره او. سفرنامه آشی‌کاگا، یادگار نخستین دیدار او از ایران، در صفحه‌های ۷ تا ۴۲ جلد اول یادنامه آمده است.

– آشی‌کاگا آتسو اوجی، مقاله درباره ایران و مسئله تجدد، در یون می آجیا *Bun Mei Ajiya* (مجله تحقیقات آسیایی)، ش ۱، ۱۹۷۰.

– «سفرنامه اوجی‌یاما ایواتارو (نخستین فرستاده ژاپن به ایران در سده بیستم: مهر ۱۳۰۵ – مهر ۱۳۰۶)، ویراسته و با مقدمه و حواشی هاشم رجب‌زاده (ترجمه فارسی)، در کلک، ش ۶۵، مرداد ۱۳۷۴، ص ۳۰۵-۳۴۲.

– **Okada Emiko**; *Iran-jin no kokoro* (دل)، Tokyo, NHK, 1981. (ایرانی)

– **Ono, Morrio**; *Iran Nōmin 25 Nen no Durama* (۲۵ سال با روستائیان ایران)، Tokyo, NHK, 1990.

– **Inoue Eiji**; *Waga Kaiso no Iran* (خاطره‌هایم)، Inoue Masayuki (ed. & pub.), Tokyo, 1986. (از ایران)

– **Furukawa Noboyoshi**; *Perushiya Kiko*, Tokyo 1980. (سفرنامه ایران)

– **Kazama Akiyo**; *Sabako no Kuni (Iran)* (ایران، سرزمین بیابان)، Iwanami-shoten, Tokyo, 1935.

– **Yoshida Masaharu**; *Iran no Tabi* (سفرنامه ایران)، Tokyo, kakubunkan, 1894.

ترجمه این کتاب به فارسی، هاشم رجب‌زاده، نشر آستان قدس، ۱۳۷۳.

خانم اوکادا امیکو، استاد دانشگاه چوئو (ژاپن)، در گفتاری در جمع اعضای انجمن ایران و ژاپن، در ۹ دسامبر ۱۹۹۵، و به دنبال سفری به ایران با دانشجویان خود، گفت و گوهایی را که در این سفر در میانشان درباره خصلت‌های ایرانیان شده بود چنین خلاصه می‌کند:

درباره سه فضیلت عمده از فضایل ایرانیان و مقایسه آن با سه خصلت ژاپنی، به نظر می‌رسد که بخشندگی، میهمان‌نوازی و سخنوری سه فضیلت برجسته ایرانی باشد، و درست‌کاری، سختکوشی و رعایت ادب سه فضیلت مورد تأکید در ژاپن.

با خوش‌بینی به این سخن می‌نگریم و از آن چنین نمی‌فهمیم که انتساب سه خصلت درست‌کاری و سختکوشی و رعایت ادب به ژاپنیان به معنی نفی این فضیلت‌ها در ایرانیان باشد.

مآخذ

– آشی‌کاگا آتسو اوجی (۱۹۳۴-۱۹۳۵)، یادنامه: *Ashikaga Asuujii Chosakushu*,

(یادنامه آشی‌کاگا آتسو اوجی)

Ito Gikkyo & Imoto Eiichi (ed.) Tokyo, Tokai Daigaku Shuppansha, 1988.

در جلد اول این مجموعه سه جلدی، با عنوان «ایران»، سفرنامه و نوشته‌های آشی‌کاگا درباره ایران آمده است. جلد دوم آن درباره هند است، و جلد

